

در آغوش نور «۳»

خاطراتِ روح: زمینِ سرایِ اصلیِ ما نیست...

رُی میلز

بایبشگفتاری از:

بتی جین اییدی

فریده مهدوی دامغانی

جایزه بین‌المللی ترجمه منسلیچه ۲۰۰۳ از ایتالیا

نشان طلای افتخار ۲۰۰۳ از شهر راونا و ۲۰۰۴ از شهر فلورانس در ایتالیا

شهروندافتخاری راونا در سال ۲۰۰۵

نشان لیاقت «کمن داتره» از ایتالیا در سال ۲۰۰۶

مترجم برگزیده جشنواره فارابی ۱۳۹۲



تهران، ۱۳۹۸



راز * * *

در طول چهل و چهار سالِ نخستِ زندگی‌ام، خاطراتی را که از بهشت داشتم، از هر کسی که می‌شناختم پنهان نگاه داشتم. من حتی این موضوع را به صمیمی‌ترین دوست خود، باب^۱ نیز نگفتم! هرگز آن را به مادرم، یا پدر و مادر بزرگم نگفتم. در طول این سال‌ها، حتی این موضوع را به همسرم فیلیس^۲ نیز بازگو نکردم؛ و یا حتی به فرزندانم. پنهان نگاه داشتن این رازِ خارق‌العاده و دل‌انگیز، حتی از همسر عزیزم، کار بسیار دشواری بود... اما در مدتی که در بهشت حضور داشتم، و پیش از آن که در کالبد جسمانی به این دنیا قدم گذارم، و در مدتی که خود را تمرین می‌دادم و برای زندگی زمینی آماده می‌ساختم، فرشتگان آسمان دستورات و سفارشاتِ دقیق و آمرانه‌ای به من داده بودند تا دربارهٔ خاطراتم، کوچک‌ترین چیزی به دیگران فاش نکنم. به هیچ موجود زنده‌ای... تا آن که زمان بازگو کردن آن، سرانجام برای من فرا رسد...

ظاهراً قرار بود بخشی از مأموریتِ اصلی من در روی زمین چنین باشد : مأموریتی که خود، از پدر آسمانی درخواست کرده بودم. او نیز زمانِ مشخصی را برای من تعیین فرموده بود، تا آن چه را از بهشت به خاطر می‌آوردم، با دیگران



سهیم شوم. این زمان، در ماه آوریل سال ۱۹۹۵ فرا رسید ...

در آن دوران، من در یک کارخانه چوب‌بری، به عنوان ناظر و محافظ امنیتی کار می‌کردم. در جنوب ایالت جرجیا^۱، روزها طولانی و گرم است (جایی که من ساکن هستم)، و همواره پس از یک روز کار و تلاش سخت در کارخانه چوب‌بری، با بی‌صبری در انتظار این به سر می‌برم که دوباره به نزد همسرم فیلیس بازگردم، و اوقات باقیمانده روز را در کنار او سپری کنم. همواره در جهت رهایی از گرمای اطراف، ساعات عصر را به گردش در اطراف می‌گذرانیم؛ ما بیش از هر چیز دوست داریم در جاده‌های فرعی و بیلاقی به رانندگی بپردازیم و شاهد غروب آفتاب باشیم. این کاری بود که ما آن شب نیز به انجام رساندیم، و به گردش رفتیم.

غروب آن شب، به راستی باشکوه و زیبا بود! درست به گونه‌ای که تنها می‌تواند در ایالت جرجیای جنوبی به این شکل باشد. من تماشای آن صحنه دیدنی و باشکوه را با همسرم سهیم شدم، و اجازه دادم تا همه خستگی‌های روز از وجودم زدوده شود. پس از آن در یک رستوران شام خوردیم، و تا ساعت‌ها درباره وقایعی که در طول روز برایمان روی داده بود، به صحبت نشستیم.

در هنگام مراجعت به خانه، احساس خستگی مطبوعی می‌کردم، و تصمیم گرفتم که زودتر از معمول به بستر خواب روم. متأسفانه فیلیس به بیماری دیابت مبتلا است، و از مشکلات و بیماری‌های دیگری که ماهیتی بسیار جدی دارند، رنج می‌کشد ... بنابراین او معمولاً به راحتی به خواب نمی‌رود. خوب می‌دانستم که ساعت‌ها طول خواهد کشید تا به بستر خواب بیاید (این امکان هم بود که اصلاً نیاید) ... بنابراین به اتاق نشیمن رفتم، آن جا که عادت داشت بنشیند، و طبق معمول او را پیش از خوابیدن بوسیدم، و به او گفتم که بسیار دوستش می‌دارم.



همسرم به من یادآور شد که دعا‌های شبانه‌ام را از یاد نبرم. به یادآوری ملایم و محبت‌آمیز او لبخندی بر چهره‌ام آشکار شد، و سپس به سوی بسترم رفتم. مدت زیادی به طول نینجامید که به خواب رفتم.

در حدود ساعت دو بامداد بود که ناگهان با صدایی که نام مرا فرا می‌خواند، از جا جهیدم: «رُی میلز!»

نوری شدید با دیدگانم برخورد کرد، اما پیش از آن که بتوانم نگاهم را روی آن نور متمرکز سازم، دوباره با کمال وضوح، همان صدا را شنیدم که گفت: «رُی میلز!»

با خود اندیشیدم که شاید فیلیس باشد که به اتاق آمده است، اما هنگامی که به سمت چپ خود نگاه کردم، بازوی درخشانی را مشاهده کردم که از میان در بسته اتاق خوابم به درون آمده بود ... نخست از ترس به لرزه افتادم، زیرا دقیقاً نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده است. سپس پی بردم که در حال دیدن شکلی با ماهیتی شیخ‌گونه هستم، و ناگهان ترس از وجودم رخت بربست.

همچنان که نگاه می‌کردم، اتاق با نور بسیار درخشانی روشن شد. آن‌گاه زنی بلندقامت، با گیسوانی تیره و چشمانی بسیار آبی و براق از میان در عبور کرد، و به سمت من پیش آمد و در کنار بسترم ایستاد. او پیراهنی ابریشمین بر تن داشت، و از نوک سر تا نوک پا، سراپا فروزان بود و با حالتی خاص می‌درخشید ...

او با لبخندی، دستش را بالا برد و به من اشاره فرمود. احساس کردم که عشق بی‌پایان و بسیار شدیدی در وجودم جریان یافت، و ناگهان متوجه شدم که این فرشته را از دوران حیات پیش از تولدم در بهشت می‌شناختم.

بسیاری از مردم بر این عقیده‌اند که فرشته‌ای الهی، بیشتر باید در برابر دیدگان مقام معظم پاپ، یا مادر ترزا^۱ و یا ییلی گره‌م^۲ ظاهر گردد. هر کسی به غیر از